



## بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران - 12 / آذر / 1379

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. و الصلاة و السلام علي سيدنا و نبينا ابي القاسم المصطفي محمد و علي آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين. سيما بقیة الله في الأرضين. قال الله تبارك و تعالي: «يا ايها النبي انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذيرا. و داعيا الي الله بأذنه و سراجا منيرا. و بشر المؤمنین بأن لهم من الله فضلا كبيرا. و لاتطع الكافرين و المنافقين و دع اذا هم و توكل علي الله و كفي بالله وكيلا.

فرصتي براي طرح برخي از مسائل

بسیار خرسندم و خدا را شکرگزارم که در فاصله نزدیکتری از فواصل قبلی، این توفیق را به من داد که در جمع شما دوستان عزیز، برادران و خواهران گرامی، مسؤولان بلندمرتبه نظام جمهوری اسلامی ایران و کشندگان بار این مأموریت و مسؤولیت بزرگ زمان ما، حضور پیدا کنم و فرصتی برای طرح برخي از مسائلی که احساس می شود ان شاء الله مفید باشد، پیش آید.

از جناب آقای خاتمی - رئیس جمهور عزیزمان - هم متشکرم؛ بیاناتشان مفید بود. آنچه که در زمینه مبارزه با تبعیض و فقر و فساد و گشایش امور اقتصادی مردم بیان کردند که دولت و مسؤولان در صدد تعقیب آنها هستند، اینها حقیقتاً جزو کارهای مهم است. امیدواریم ان شاء الله خداوند توفیق دهد و دست اندرکاران بخشهای مختلف به سهم خودشان بتوانند در وصول به این هدفها، وظایفشان را انجام دهند؛ بخصوص انتظار عمده از بخشهای اقتصادی، وزارت اقتصاد و دارایی، بانک مرکزی، سازمان مدیریت و برنامه ریزی و بخشهای نزدیک به اینهاست که امیدواریم خداوند متعال همه را موفق کند.

یک موقعیت استثنایی در اختیار ماست

آنچه که من امروز یادداشت کرده ام عرض کنم، این است که این مجموعه ای که ما باشیم - که این جمع حاضر تقریباً مسؤولان بخشهای کلیدی و اساسی جمهوری اسلامی به حساب می آیند - یک فرصت استثنایی در اختیارمان قرار گرفته است تا بتوانیم اهداف الهی و اسلامی را در یک بخش مهم از جهان - که کشور بزرگ و عزیز ایران است - تحقق بخشیم و آنها را پیاده کنیم. این دست یافتن به قدرت که امروز برای شما جمع حاضر در بخشهای مختلف پیدا شده است، فرق می کند با دست یافتن به قدرت در عرفهای سیاسی عالم. در آن جاها ادعا هم ندارند که در صدد این هستند که فلاح و صلاح انسان و پیشرفت بشریت و امثال اینها را تحقق بخشند و به بشر سعادت و خوشبختی دهند. مراکز فرهنگی و سیاسی عالم رسماً اعلام کرده اند که با جوامع مبتنی بر ایدئولوژی و مکتب و تفکر پایه ای مخالفند. بدیهی است وقتی که مبنای یک تفکر و یک اندیشه منظم و مدون نباشد، هدفها هم به همان نسبت تابع حوادث و پیشرفتهای عالم و امیال مردم و گروهها خواهد بود. بنابراین نمی شود کسی ادعا کند که من به دنبال آرمانهای والای مورد نیاز بشر هستیم؛ ادعا هم نمی کنند. ما چرا؛ ما این را ادعا می کنیم. مسؤولان این نظام با این امید هم وارد این میدان شده اند که بتوانند از اهداف الهی که مورد اعتقاد آنهاست، چیزی را تحقق بخشند و در زندگی پیاده کنند. از بعد از صدر اسلام تا امروز هم، چنین فرصتی پیش نیامده است. موقعیت بسیار استثنایی و بخصوصی است. باید این موقعیت را مغتنم بشماریم و هر کجا هستیم - در قوای سه گانه و در همه بخشهای مدیریتی این کشور - سعی کنیم حقیقتاً اهداف و آرمانهای اسلامی را در حدّ توان جمع اداره کننده و مسؤول امور کشور - که توان بالایی هم هست - پیش ببریم. بر این اساس، وظایفی برعهده همه است. این وظایف چیست؟ من در همین زمینه رؤوس مطالبی را یادداشت کرده ام که البته نمی خواهم جزئیات و ریز قضایا را بحث کنم؛ تقریباً فهرست گونه ای را عرض خواهم کرد.



## مبانی فکری وظایف ما

به طور کلی وظایفی برعهده ماست؛ هم ما به عنوان دولت و حکومت، هم ما به عنوان یک فرد مسلمان. اما این وظایف یک مبناي فکري دارد. خصوصیت تفکر اسلامي و مکتب اسلامي و ديني این است. اگر از این بحث مي کنیم که باید آزادي باشد، یا انتخاب و اختیار در جامعه برای مردم وجود داشته باشد، یا هر یک از سیاستهاي عمومي و کلي را مورد بحث قرار مي دهيم، برای هر کدام از اینها مبنایی وجود دارد. اگر از ما پرسند چرا مردم باید حق رأي داشته باشند، یک استدلال فکري و منطقي پشت سرش وجود دارد؛ معلوم است چرا. همه آنچه که در زمینه برنامه ریزیها، خطوط اصلي برنامه ها را تشکیل مي دهد، یک سر این برنامه هاي اصلي وصل است به آبشخور اندیشه اسلامي، جهان بيني اسلامي، تلقي و برداشت اسلامي؛ که این ایمان ماست، اعتقاد ماست، دين ماست؛ براساس آن برداشت و آن تلقي است که وظایف خودمان را مشخص مي کنیم و مي خواهيم به آنها عمل کنیم. آن مبناي فکري چیست؟ به طور کوتاه و خلاصه از این جا باید شروع کنیم و ببينيم که آن خطوط اصلي تلقي و بينش اسلام از کائنات، از عالم و از انسان چیست. البته این مخصوص اسلام هم نیست. همه ادیان - اگر تحریف نشده باشند - در مبناي صحيح و ریشه اصلي خودشان همین بينش را دارند. اسلام سالم و دست نخورده و منکي به منابع متقن، در اختیار ماست. بقیه ادیان ممکن است این خصوصیات را نداشته باشند.

آن مجموعه معارفی که خطوط اصلي عملکرد و وظایف ما از آنها به دست مي آید - يعني جهان بيني و بينش اسلامي - فصول متعددي دارد؛ همه هم در عمل و اقدام فرد و دولت داراي تأثیر است؛ که من پنج نقطه مؤثرتر و مهمتر را انتخاب کرده ام و عرض مي کنم.

توحید، جهان بيني مشترک همه ادیان

از این پنج نقطه، یکی توحید است. توحید، يعني اعتقاد به این که این ترکیب پیچیده بسیار عجیب و شگفت آور و قانونمند کائنات و عالم آفرینش، از کهکشانش و سحابیها و حفره هاي عظیم آسماني و کرات بي شمار و میلیونها منظومه شمسي بگیری، تا سلول کوچک جزء فلان پیکر، فلان جسم و ترکیب ریز شیمیایی - که آن قدر نظم در این ترکیب عظیم متنوع و پیچیده وجود دارد که هزاران قانون از آن استنباط کرده اند؛ چون وقتی نظم غیرقابل تخلف شد، از آن قوانین تکوینی و بي تخلف استفاده مي شود - ساخته و پرداخته یک فکر و اندیشه و تدبیر و قدرت است و تصادفاً به وجود نیامده است. این اعتقاد امري است که هر ذهن سالم و هر انسان عاقل و صاحب تفکر و دور از شتابزدگی در فکر یا بي حوصلگی در تصمیم گیری یا پيشداوري در قضایا این را قبول مي کند. نقطه بعدي این که این فکر و تدبیر و اندیشه و قدرت عظیم و بي نهایت و توصیف ناپذیری که این ترکیب عجیب و پیچیده را به وجود آورده، فلان بت ساخته بشر، یا فلان انسان محدود مدعی خدایی، یا فلان سمبل و نماد افسانه اي و اسطوره اي نیست؛ بلکه ذات واحد مقتدر لایزالي است که ادیان به او «خدا» مي گویند و او را با آثارش مي شناسند. بنابراین، هم اثبات این قدرت و اراده و مهندسي پشت سر این هندسه عظیم و پیچیده است؛ هم اثبات این که آن مهندس بي نظیر و غیرقابل توصیف، این چیزهاي کوچک دم دست بي ارزشي که بشر یا خودش مي سازد، یا مثل خودش کسی آنها را مي سازد، یا از قبیل خودش یک موجود زایل شدني است، نیست؛ بلکه «هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون».

همه ادیان در این بخش از جهان بيني مشترکند؛ ادیان قدیم، ادیان ابراهيمي، ادیان پيش از ادیان ابراهيمي؛ حتي همین ادیان شرک آلود هندي فعلي. اگر کسی وداها را نگاه کند، عرفان توحیدی خالصي در کلمات وداها موج مي زند که نشان دهنده این است که سرمنشأ، سرمنشأ شفاف و زلالي بوده است. بنابراین، توحید رکن اصلي بينش و نگاه و تلقي این اسلامي است که ما مي خواهيم براساس آن این حکومت و این نظام و این حرکت را راه بیندازيم. تکریم تکوینی و تشریعی انسان



رکن دوم، تکریم انسان است؛ یا می‌توانیم به آن بگوییم انسان محوری. البته انسان محوری در بینش اسلامی، به کثی با اومانیسیم اروپایی قرون هجده و نوزده متفاوت است. آن یک چیز دیگر است، این یک چیز دیگر است. آن هم اسمش انسان محوری است؛ اما اینها فقط در اسم شبیه همدند. انسان محوری اسلام، اساساً اومانیسیم اروپایی نیست؛ یک چیز دیگر است. «الم تروا ان الله سخر لكم ما في السموات و ما في الأرض». کسی که قرآن و نهج البلاغه و آثار دینی را نگاه کند، این تلقی را به خوبی پیدا می‌کند که از نظر اسلام، تمام این چرخ و فلک آفرینش، بر محور وجود انسان می‌چرخد. این شد انسان محوری. در آیات زیادی هست که خورشید مسخر شماست، ماه مسخر شماست، دریا مسخر شماست؛ اما دو آیه هم در قرآن هست که همین تعبیری را که گفتیم - «سخر لكم ما في السموات و ما في الارض»؛ همه اینها مسخر شماست - بیان می‌کند. مسخر شماست، یعنی چه؟ یعنی الان بالفعل شما مسخر همه شان هستید و نمی‌توانید تأثیری روی آنها بگذارید؛ اما بالقوه طوری ساخته شده‌اید و عوالم وجود و کائنات به گونه‌ای ساخته شده‌اند که همه مسخر شماست. مسخر یعنی چه؟ یعنی توی مشت شماست و شما می‌توانید از همه آنها به بهترین نحو استفاده کنید. این نشان دهنده آن است که این موجودی که خدا آسمان و زمین و ستاره و شمس و قمر را مسخر او می‌کند، از نظر آفرینش الهی بسیار باید عزیز باشد. همین عزیز بودن هم تصریح شده است: «و لقد کرّمنا بنی آدم». این «کرّمنا بنی آدم» - بنی آدم را تکریم کردیم - تکریمی است که هم شامل مرحله تشریح و هم شامل مرحله تکوین است؛ تکریم تکوینی و تکریم تشریحی با آن چیزهایی که در حکومت اسلامی و در نظام اسلامی برای انسان معین شده؛ یعنی پایه‌ها کاملاً پایه‌های انسانی است. زندگی انسان با مردن تمام نمی‌شود.

سومین نقطه اصلی و اساسی در جهان بینی اسلامی، مسأله تداوم حیات بعد از مرگ است؛ یعنی زندگی با مردن تمام نمی‌شود. در اسلام و البته در همه ادیان الهی - این معنا هم جزو اصول جهان بینی است و تأثیر دارد. همان طور که گفتیم، تمام این اصول جهان بینی، در تنظیم روابط زندگی و در تنظیم پایه‌های حکومت اسلامی و اداره جامعه و اداره عالم مؤثر است. بعد از مرگ، ما وارد مرحله جدیدی می‌شویم. این طور نیست که انسان نابود شود؛ از جوی جستن و رفتن به یک مرحله دیگر است؛ و بعد در آن مرحله، مسأله حساب و کتاب و قیامت و این چیزهاست.

استعداد بی‌پایان کمال جویی انسان

چهارمین نقطه اصلی این جهان بینی، عبارت است از استعداد بی‌پایان انسان در دارا بودن تمام چیزهایی که برای تعالی کامل انسان لازم است. انسان استعداد دارد که تا آخرین نقطه تعالی حیات ممکنات بالا برود؛ اما بقیه موجودات این امکان را ندارند. در آیه شریفه «لقد خلقنا الإنسان فی احسن تقویم»، «احسن تقویم» معنایش این نیست که ما جسم انسان را طوری آفریده‌ایم که مثلاً سرش با دستش با چشمش با تنش تناسب دارد؛ این که مخصوص انسان نیست؛ هر حیوانی نیز همین طور است. در بهترین تقویم، یعنی در بهترین اندازه‌گیری انسان را آفریده‌ایم؛ یعنی آن اندازه‌گیری‌ای است که رشد او دیگر نهایت و اندازه‌ای ندارد؛ تا آن جایی می‌رود که در عالم وجود، سقفی بالاتر از آن نیست؛ یعنی می‌تواند از فرشتگان و از موجودات عالی و از همه اینها بالاتر برود. اگر بشر بخواهد این سیر را داشته باشد، جز با استفاده از امکانات عالم ماده ممکن نیست. این هم جزو مسلمات است؛ لذا می‌گوید «خلق لكم ما فی الأرض جمیعاً». بنابراین سیر تعالی و تکاملی انسان در خلأ نیست؛ با استفاده از استعدادهای ماده است؛ بنابراین با هم سیر می‌کنند؛ یعنی شکوفایی انسان، همراه با شکوفایی عالم ماده و عالم طبیعت است؛ این در شکوفایی او اثر می‌گذارد، او در شکوفایی این اثر می‌گذارد و پیشرفتهای شگفت‌آور را به وجود می‌آورد.

جریان عالم به سمت حاکمیت حق است



آخرین نقطه ای که در این زمینه از بینش اسلامی عرض می‌کنم، این است که از نظر اسلام و بینش اسلامی، جریان عالم به سمت حاکمیت حق و به سمت صلاح است؛ این پروبرگرد هم ندارد. همان طور که یک بار به اشاره گفتم - و الان هم جز به اشاره نمی‌توانم بگویم، چون مجال تفصیل نیست - همه انبیا و اولیا آمده‌اند تا انسان را به آن بزرگراه اصلی‌ای سوق دهند که وقتی وارد آن شد، بدون هیچ‌گونه مانعی تمام استعدادهایش می‌تواند بروز کند. انبیا و اولیا این مردم گمگشته را مرتب از این کوه و کمر و دشتها و کویرها و جنگلها به سمت این راه اصلی سوق دادند و هدایت کردند. هنوز بشریت به نقطه شروع آن صراط مستقیم نرسیده است؛ آن در زمان ولی عصر ارواحنا فداه محقق خواهد شد؛ لیکن همه این تلاشها اصلاً براساس این بینش است که نهایت این عالم، نهایت غلبه صلاح است؛ ممکن است زودتر بشود، ممکن است دیرتر بشود؛ اما پروبرگرد ندارد. قطعاً این طوری است که در نهایت، صلاح بر فساد غلبه خواهد کرد؛ قوای خیر بر قوای شر غلبه می‌کنند. این هم یک نقطه از نقاط جهان بینی اسلامی است که در آن هیچ‌گونه تردیدی نیست.

حال براساس اینها یک نتایج عملی به دست می‌آید و وظایفی برعهده انسانهایی که معتقد به این مبانی‌اند، قرار می‌گیرد. فرق نمی‌کند؛ چه حکومت اسلامی باشد و حاکمیت و قدرت در دست اهل حق باشد، چه حکومت اسلامی نباشد - فرض کنید مثل دوران حکومت طاغوت باشد، یا انسانی باشد که در بین کفار زندگی می‌کند - این وظایفی که عرض می‌کنم، در هر دو حالت بر دوش یکایک انسانها هست. این وظایف چیست که اینها نتایج عملی آن بینش است؟ من چند نقطه از این وظایف را یادداشت کرده‌ام که در این جا مطرح می‌کنم:

بشر موظف به عبودیت و اطاعت از خداوند است

یک وظیفه عبارت است از عبودیت و اطاعت خداوند. چون عالم مالک و صاحب و آفریننده و مدبر دارد و ما هم جزو اجزاء این عالمیم، لذا بشر موظف است اطاعت کند. این اطاعت بشر به معنای هماهنگ شدن او با حرکت کلی عالم است؛ چون همه عالم «یسبح له ما فی السموات و الأرض»؛ «قالتا اتینا طائعین». آسمان و زمین و ذرات عالم، دعوت و امر الهی را اجابت می‌کنند و بر اساس قوانینی که خدای متعال در آفرینش مقرر کرده است، حرکت می‌کنند. انسان اگر برطبق قوانین و وظایف شرعی و دینی که دین به او آموخته است - عمل کند، هماهنگ با این حرکت آفرینش حرکت کرده؛ لذا پیشرفتش آسانتر است؛ تعارض و تصادم و اصطکاکش با عالم کمتر است؛ به سعادت و صلاح و فلاح خودش و دنیا هم نزدیکتر است. البته عبودیت خدا با معنای وسیع و کامل آن مورد نظر است؛ چون گفتیم توحید، هم اعتقاد به وجود خداست، هم نفی الوهیت و عظمت متعلق به بتها و سنگها و چوبهای خودساخته و انسانهای مدعی خدایی و انسانهایی که اسم خدایی کردن هم نمی‌آورند، اما می‌خواهند عمل خدایی کنند. پس در عمل، دو وظیفه وجود دارد: یکی اطاعت از خدای متعال و عبودیت پروردگار عالم، و دوم سرپیچی از اطاعت «اندا الله»؛ هر آن چیزی که می‌خواهد در قبال حکمروایی خدا، بر انسان حکمروایی کند. ذهن انسان فوراً به سمت این قدرتهای مادی و استکباری می‌رود؛ البته اینها مصادیقش هستند؛ اما یک مصداق بسیار نزدیکتر دارد و آن، هوای نفس ماست. شرط توحید، سرپیچی کردن و عدم اطاعت از هوای نفس است؛ که این «اخوف ما اخاف» است و بعداً آن را عرض می‌کنم.

تعالی انسان، یک هدف مهم

دوم، هدف گرفتن تعالی انسان است؛ تعالی خود و دیگران. این تعالی شامل تعالی علمی، تعالی فکری، تعالی روحی و اخلاقی، تعالی اجتماعی و سیاسی - یعنی جامعه تعالی پیدا کند - و تعالی اقتصادی است؛ یعنی رفاه امور زندگی مردم. همه موظفند برای این چیزها تلاش کنند؛ گسترش و پیشرفت علم برای همه؛ حاکمیت اندیشه سالم و فکر درست؛ تعالی روحی و معنوی و اخلاقی، خلق کریم و مکارم اخلاق؛ پیشرفت اجتماعی بشری - نه فقط جنبه های معنوی و علمی و اخلاقی یک فرد، بلکه جامعه هم مورد نظر است - و پیشرفت امور اقتصادی و رفاهی انسانها،



و بایستی مردم را به سمت رفاه و تمتع هرچه بیشتر از امکانات زندگی پیش ببرند. این یکی از وظایف همه است؛ مخصوص دوره قدرت و حکومت هم نیست؛ در دوره حکومت غیر خدا هم این وظیفه وجود دارد.

ترجیح هدفهای اخروی بر سود دنیوی

سوم، ترجیح فلاح و رستگاری اخروی بر سود دنیوی، اگر با هم تعارض پیدا کردند. این هم یکی از وظایف عملی هر انسانی است که معتقد به آن جهان بینی است. یعنی اگر در موردی پیش آمد که یک سود دنیوی در جهت هدفهای اخروی قرار نگیرد، تا آن جایی که ممکن است، انسان باید سعی کند این سود دنیوی را در جهت هدفهای اخروی قرار دهد. اگر یک جا با هم سازگار نبود، انسان یا بایستی از یک سود چشم پپوشد - چه سود مالی، چه سود قدرت و مقام و محبوبیت و... - یا بایستی گناهی را مرتکب شود که موجب وزر اخروی است. لازمه اعتقاد به آن جهان بینی این است که انسان جنبه اخروی را ترجیح دهد؛ یعنی از آن سود صرف نظر کند و آن گناه را مرتکب نشود. برعهده هر مسلمانی است که این گونه عمل کند. انسان باید فعالیت‌های خودش را برنامه ریزی کند؛ به نحوی که با تلاشهای عظیم دنیوی که ناگزیر است آنها را انجام دهد، منافاتی پیدا نکند و برخلاف فلاح اخروی و وظایفی که تخلف از آنها ممکن است در آخرت برای انسان وزر و وبال به بار آورد، نباشد.

انسان باید دائماً تلاش و مجاهدت کند

چهارم، اصل مجاهدت و تلاش و مبارزه است. یکی از کارهای واجب و اصلی برای هر انسانی - چه در موضع یک فرد، چه در موضع یک جمع؛ که حکومت و یا یک قدرت باشد - این است که مبارزه کند؛ یعنی دائم باید تلاش کند و به تنبلی و بی عملی و بی تعهدی تن ندهد. گاهی انسان عمل هم دارد، اما نسبت به وظایف اصلی تعهد ندارد؛ می گوید به ما چه! کجروبهایی برخاسته از هوس نیز همین طور است. انسان به اینها نباید تن بدهد. بایستی حتماً با تنبلی و بی عملی خودش مبارزه کند؛ تلاش و مجاهدت کند و در این راه قبول خطر کند. این یکی از وظایف است. البته این مجاهدت باید مجاهدت فی سبیل الله باشد که آن را در بند بعدی عرض می کنم.

جهاد فی سبیل الله و امید به پیروزی در همه شرایط

پنجمی و آخری، امید به پیروزی در همه شرایط است؛ به شرط آن که جهاد فی سبیل الله باشد. کسی که مشغول مجاهدت است، حق ندارد ناامید شود؛ چون یقیناً پیروزی در انتظار اوست. آن مواردی که پیروزی به دست نیامده و نا کامی حاصل شده است، به این خاطر بوده که مجاهدت فی سبیل الله نبوده است؛ یا اگر مجاهدت بوده، فی سبیل الله نبوده؛ یا اصلاً مجاهدت نبوده است. شرط مجاهدت فی سبیل الله چیست؟ این است که انسان به سبیل الله ایمان و باور و معرفت داشته باشد و آن را بشناسد؛ بنابراین می تواند در راه آن مجاهدت کند.

وظایف فردی و جمعی ما مخصوص دوران قدرت نیست

اینها وظایف یک انسان به عنوان یک فرد و وظایف یک مجموعه به عنوان حکومت است. عرض کردم، اینها مخصوص دوران قدرت نیست که چون امروز حکومت در دست مجموعه مؤمنین بالله و مؤمنین به اسلام است، ما این وظایف را داریم. آن وقتی هم که قدرت در دست این مجموعه نبود، در دست دشمنانشان بود، در دست طاغوت بود، در دست مفسدین فی الارض بود، همه این وظایف وجود داشت. بعضی عمل می کردند، بعضی عمل نمی کردند؛ بعضی بیشتر عمل می کردند، بعضی کمتر عمل می کردند. این وظایف الان هم برعهده همه مسلمانهاست؛ البته بعضی وظایفشان بیشتر است، بعضی کمتر است. وظیفه اصلی همه انبیا و ائمه و اولیا این بوده است که مردم را به همین وظایف آشنا کنند؛ چه در دورانی که می توانستند قدرت را کسب کنند - بگویند بروید مجاهدت کنید و قدرت را به دست آورید و این گونه اداره کنید - چه آن وقتی که نمی شد قدرت را به دست بیاورند. همه هم تلاش و مبارزه کرده اند؛ «و کأین من نبی قاتل معه ربيون كثير». جنگ و مبارزه سیاسی و معارضة با دشمنان، چیزی نیست که اول بار در اسلام آمده باشد؛ نه. در زمان پیغمبران گذشته - انبیای بزرگ الهی، از زمان ابراهیم به این طرف - هم





بوده است. شاید قبل از ابراهیم هم بوده که من اطلاعی ندارم. بنابراین، این وظایف، وظایفی است که انبیا ما را به آن سمت می کشانند. البته در حکومت حق، در آن جایی که قدرت در دست بندگان خدا - مؤمنین بالله و مؤمنین به سبیل الله - قرار دارد، این وظیفه سنگین تر است. چرا؟ چون توانایی شما به عنوان جزئی از مجموعه حکومت دولت، با توانایی فردی مثل شما در بهترین حالات حکومت طاغوت قابل مقایسه نیست. فرض کنیم در حکومت طاغوت، آن اختناق و آن شدتها و آن گمراهیها و آن اضلال وسایل ارتباط جمعی و ... وجود نداشته باشد؛ امکانات بدهند و معارضه آن چنانی هم نکنند؛ از قدرتشان علیه شما هم استفاده نکنند. وضع کنونی - یعنی وضع وجود یک قدرت اسلامی - شاید هزار مرتبه از بهترین حالاتی که در حکومت طاغوت ممکن است یک فرد برای ترویج و پیگیری و تحقق آرمانهای الهی داشته باشد، بهتر باشد. پس بایستی این را قدر دانست.

انقلاب اسلامی، آسان ایجاد نشد  
ایجاد این قدرت الهی و اسلامی، امر بسیار دشواری است. این چیزی که الان پیش آمده و شما می توانید از طریق آن، این هدفها را تحقق ببخشید، آسان به دست نیامده است. صدها شرط و صدها موقعیت باید ردیف شوند و کنار هم قرار گیرند تا حادثه ای مثل انقلاب اسلامی بتواند رخ دهد. این طور نبود که در هر زمانی، در هر شرایطی، در هر کشوری، چنین حادثه ای بتواند پیش بیاید؛ نه. در تاریخ ما، در وضع زندگی ما، در مردم ما، در ارتباطات اجتماعی ما، در اعتقادات ما، در وضع حکومت ما، در وضع جغرافیایی ما، در ارتباطات سیاسی و اقتصادی عالم، آن قدر حوادث فراوان کنار هم قرار گرفت تا شرایط آماده شد برای این که انقلاب اسلامی به وجود آید و پیروز شود. این شرایط، آسان به دست نمی آید. این همه شرایط با همدیگر مجتمع شوند تا چنین چیزی پیش آید؛ چیز بسیار مستبعدی است. البته نه این که ممکن نیست - قطعاً اگر شرایط را پیش بیاورند، در همه جا ممکن است - لیکن در کشور ما به هر حال این شرایط پیش آمد و شد؛ و این پدیده بسیار مغتنم و دیرپا و عجیبی است، باید قدر این را دانست.

#### فرآیند طولانی و دشوار تحقق هدفها

ما می خواهیم آن نظامی، آن تشکیلاتی و آن حکومتی را که بتوان این هدفها را در آن محقق کرد، به وجود آوریم. این یک فرآیند طولانی و دشواری دارد و شروعش از انقلاب اسلامی است. البته انقلاب که می گوئیم، حتماً به معنای زد و خورد و شلوغ کاری و امثال اینها نیست؛ برخلاف آن برداشتهایی است که می بینیم در بعضی از نوشته ها خوششان می آید با کلمه ی انقلاب بازی کنند! گاهی می خواهند انقلاب را به معنای شورش، اغتشاش، بی نظمی و بی سامانی وانمود کنند و بگویند ما انقلاب نمی خواهیم؛ یعنی انقلاب چیز بدی است! این برداشتهای غلط از انقلاب است. انقلاب یعنی دگرگونی بنیادی. البته این دگرگونی بنیادی در اغلب موارد بدون چالشهای دشوار و بدون زورآزمایی، امکانپذیر نیست؛ اما معنایش این نیست که در انقلاب حتماً بایستی اغتشاش و شورش و امثال اینها باشد؛ نه، ولی هر شورش و هر اغتشاش و هر تهییج عام و توده ای هم معنایش انقلاب نیست؛ هر تحولی هم معنایش انقلاب نیست؛ انقلاب آن جایی است که پایه های غلطی برچیده می شود و پایه های درستی به جای آن گذاشته می شود. این قدم اول است. انقلاب که تحقق پیدا کرد، بلافاصله بعد از آن، تحقق نظام اسلامی است. نظام اسلامی، یعنی طرح مهندسی و شکل کلی اسلامی را در جایی پیاده کردن. مثل این که وقتی در کشور ما نظام سلطنتی استبدادی فردی موروثی اشرافی وابسته برداشته شد، به جای آن، نظام دینی تقوایی مردمی گزینشی جایگزین می شود؛ با همین شکل کلی که قانون اساسی برایش معین کرده، تحقق پیدا می کند؛ یعنی نظام اسلامی. بعد از آن که نظام اسلامی پیش آمد، نوبت به تشکیل دولت اسلامی به معنای حقیقی می رسد؛ یا به تعبیر روشن تر، تشکیل منش و روش دولتمردان - یعنی ماها - به گونه اسلامی؛ چون این در وهله ی اول فراهم نیست؛ بتدریج و با تلاش باید به وجود آید. مسؤولان و دولتمردان باید خودشان را با ضوابط و شرایطی که متعلق



به یک مسؤول دولت اسلامي است، تطبيق کنند. يا چنان افراڊي - اگر هستند - سر کار بيايند؛ يا اگر ناقصند، خودشان را به سمت کمال در آن جهت حرکت دهند و پيش ببرند. اين مرحله سوم است که از آن تعبير به ايجاد دولت اسلامي مي کنيم. نظام اسلامي قبلاً آمده، اکنون دولت بايد اسلامي شود. دولت به معنای عام، نه به معنای هیأت وزرا؛ يعني قوای سه گانه، مسؤولان کشور، رهبري و همه. مرحله ي چهارم - که بعد از این است - کشور اسلامي است. اگر دولت به معنای واقعي کلمه اسلامي شد، آن گاه کشور به معنای واقعي کلمه اسلامي خواهد شد؛ عدالت مستقر خواهد شد؛ تبعیض از بين خواهد رفت؛ فقر بتدریج ریشه کن مي شود؛ عزت حقيقي برای مردم به وجود مي آید؛ جایگاهش در روابط بين الملل ارتقاء پیدا مي کند؛ اين مي شود کشور اسلامي. از این مرحله که عبور کنیم، بعد از آن، دنیای اسلامي است. از کشور اسلامي مي شود دنیای اسلامي درست کرد. الگو که درست شد، نظايرش در دنیا به وجود مي آید.

نمی توانیم ادعا کنیم که ما یک دولت اسلامي هستيم

ما در کدام مرحله ایم؟ ما در مرحله ي سوميم؛ ما هنوز به کشور اسلامي نرسیده ایم. هیچ کس نمی تواند ادعا کند که کشور ما اسلامي است. ما یک نظام اسلامي را طراحی و پایه ريزي کردیم - «ما»، يعني همانهایی که کردند - و الان یک نظام اسلامي داریم که اصولش هم مشخص و مبناي حکومت در آن جا معلوم است. مشخص است که مسؤولان چگونه بايد باشند. قوای سه گانه وظايفشان معین است. وظايفي که دولتها دارند، مشخص و معلوم است؛ اما نمی توانیم ادعا کنیم که ما یک دولت اسلامي هستيم؛ ما کم داریم. ما بايد خودمان را بسازيم و پيش ببريم. ما بايد خودمان را تربيت کنیم. البته اگر در رأس کار یک امام معصوم مثل اميرالمؤمنين عليه الصلاة والسلام باشد که قولش، فعلش و منشش الگوست، کار برای کارگزاران نظام آسانتر است؛ چون نسخه کامل را در اختيار دارند و در همه چیزش هدايت هست. وقتي آدمي مثل من در رأس کار باشد، البته کار کارگزاران مشکلتر است؛ ولي ثوابشان هم بيشتري است. اگر توانستند در این راه حرکت کنند، اجر الهي شان بيشتري خواهد شد. هر کدام از شما تلاش کنید که برای این مسؤوليتها خودتان را با الگوي اسلامي منطبق سازيد؛ يعني دينتان، تقوايتان، رعايتتان نسبت به حال مردم، رعايتتان نسبت به شرع، رعايتتان نسبت به بيت المال، اجتنابتان از خودخواهيتها و خودپرستيتها و رفیق بازيتها و قوم و خویش پرستيتها و اجتنابتان از تنبلي و بيکارگي و بي عملي و هوي و هوس و این چیزها مطابق با الگوي اسلام باشد. هر کدام از شما بتوانيد در این زمينه ها کار خودتان را بکنيد و پيش برويد و خودتان را بسازيد، البته ثواب شما از آن کسي که در زمان اميرالمؤمنين عليه الصلاة والسلام این کار را مي کرد، يقيناً بيشتري است؛ چون او به اميرالمؤمنين عليه الصلاة والسلام نگاه مي کرد و آن حضرت الگوي کامل بود؛ اما شما چنين کسي را نداريد که آن طور به او نگاه کنید و براي آن الگو باشد؛ ليکن ضوابط در دست همه ما هست و امروز همه مان وظيفه داریم.

خطر عمده؛ هويپرستي و آرزوهای طولاني

عمده ترين خطر چیست؟ من در پاسخ به این سؤال یک روايت مي خوانم. فرمود: «انّ اخوف ما اخاف عليكم ائتمان اتباع الهوي و طول الأمل». خطر عمده دو چیز است: اول، هوس پرستي و هويپرستي است. تعجب نکنيد؛ از همه خطرها بالاتر، همان هوای نفسي است که در دل ماست؛ «انّ اعدی عدوک نفسک التي بين جنبيک»؛ از همه دشمنها دشمن تر، همان نفس، همان «من» و همان خودي است که در وجود توست؛ آن منيتي که همه چیز را برای خود مي خواهد. اين جا هم از زبان پيغمبر همين را مي فرمايد: «انّ اخوف ما اخاف عليكم ائتمان اتباع الهوي و طول الأمل فأما اتباع الهوي فيصدّ عن الحق»؛ يعني پيروي از هوای نفس، شما را از راه خدا گمراه مي کند. غالب این گمراهيها به خاطر هوای نفس است. البته ما برای خودمان هزار رقم توجيه درست مي کنيم، برای این که از راه خدا منحرف شويم و حرف و عملمان غير از آن چیزی باشد که شرع و دين برای ما معین کرده است. هوای نفس خصوصيتش این است که شما را از سبيل الله - که جهاد در سبيل الله لازم است - گمراه مي کند. «و اما طول الأمل



فینسی الأخره». طول امل، یعنی آرزوهای دور و دراز شخصی: تلاش کن، برای این که فلان طور، خانه برای خودت درست کنی؛ تلاش کن و مقدمات را فراهم کن، برای این که به فلان مقام برسی؛ تلاش کن، زید و عمرو را ببین و هزار نوع مشکل را پشت سر بگذار تا این که فلان سرمایه را برای خودت فراهم آوری و فلان فعالیت اقتصادی را در مشت بگیری. این طول الأمل - یعنی آرزوهای که یکی پس از دیگری می آیند و تمام نشدنی اند - جلو چشم انسان صف می کشند؛ برای انسان هدف درست می کنند و هدفهای حقیر در نظر انسان عمده می شود. خاصیت این هدفها «فینسی الأخره» است؛ آخرت را از یاد انسان می برند؛ انسان دائماً مشغول هدفهای حقیر می شود؛ برای انسان وقتی باقی نمی ماند؛ دل انسان را می میرانند؛ میل به دعا، میل به انابه، میل به تضرع و میل به توجه را برای انسان باقی نمی گذارند.

مردم سالاری دینی؛ بهترین ملاک برای تصحیح اخلاق و رفتار ما آنچه که من در پایان مطالب امروز می خواهم عرض کنم این است: امروز بهترین چیزی که ممکن است ما بتوانیم برای تصحیح اخلاق و رفتار و منش خودمان - یعنی مسؤولان کشور - ملاک قرار دهیم، مردم سالاری دینی است؛ همین چیزی که بارها گفته ایم و تکرار شده است. نباید اشتباه شود؛ این مردم سالاری به ریشه های دموکراسی غربی مطلقاً ارتباط ندارد. این یک چیز دیگر است. اولاً مردم سالاری دینی دو چیز نیست؛ این طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعه کامل داشته باشیم؛ نه. خود این مردم سالاری هم متعلق به دین است. مردم سالاری هم دو سر دارد که من در یک جلسه دیگر هم به بعضی از مسؤولان این نکته را گفتم. یک سر مردم سالاری عبارت است از این که تشکل نظام به وسیله اراده و رأی مردم صورت گیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می کنند، دولت را انتخاب می کنند، نمایندگان را انتخاب می کنند، مسؤولان اساسی را به واسطه یا بی واسطه انتخاب می کنند؛ این همان چیزی است که غرب ادعای آن را می کند و البته در آن جا این ادعا واقعیت هم ندارد. بعضی کسان لجشان می گیرد از این که ما بارها تکرار می کنیم که ادعای دموکراسی در غرب، ادعای درستی نیست. خیال می کنند که یک حرف تعصب آمیز است؛ در حالی که نه، این حرف، حرف ما نیست؛ تعصب آمیز هم نیست؛ ناشی از ناآگاهی هم نیست؛ متکی به نظرات و حرفها و دقتها و مثال آوردنهای برجستگان ادبیات غربی است. آنها خودشان این را می گویند. بله؛ در تبلیغات عمومی، آن جایی که با افکار عمومی سر و کار دارند، اعتراف نمی کنند. آن جا می گویند آراء مردم وجود دارد و هرچه هست، متکی به رأی و خواست مردم است؛ اما واقعیت قضیه این نیست. خودشان هم در سطوح و مراحل به این معنا اعتراف می کنند؛ در نوشته هایشان هم هست و ما هم از این قبیل اعترافها را فراوان دیده ایم؛ امروز هم که شما در کشور ایالات متحده آمریکا نمونه اش را می بینید؛ این به اصطلاح مردم سالاری است! ما آن را نمی گوئیم. آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم سالاری دینی است که البته آن هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره آنها منجز شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت.

ما در قبال مردم وظایف جدی و حقیقی داریم

سر دیگر قضیه مردم سالاری این است که حالا بعد از آن که من و شما را انتخاب کردند، ما در قبال آنها وظایف جدی و حقیقی داریم. بعضی دوستان این روایات را از نهج البلاغه و غیر نهج البلاغه جمع کردند که البته مجال نیست که من همه آنها را بخوانم؛ دو سه نمونه اش را می خوانم. «و ایتاک والامنّ علی رعیتک باحسانک او التزید فیما کان من فعلک او ان تعدهم فتنبع موعدک بخلفک فانّ المنّ یبطل الاحسان و التزید یدهب بنور الحقّ والخلف یوجب المقت عندالله و الثّاس». می فرماید: نه سر مردم متّ بگذارید که ما این کارها را برای شما کردیم یا می خواهیم بکنیم؛ نه آنچه را که برای مردم انجام دادید، درباره اش مبالغه کنید؛ - مثلاً کار کوچکی انجام دادید، آن را بزرگ کنید - و نه این که وعده بدهید و عمل نکنید. بعد فرمود: اگر متّ بگذارید، احسانتان باطل خواهد شد. مبالغه، نور حق را





خواهد برد؛ یعنی همان مقدار راستی هم که وجود دارد، آن را در چشم مردم بی فروغ خواهد کرد. اگر خلف وعده کنید، «یوجب المقت الله و الناس»؛ در نظر مردم و در نظر خدا این مقت و گناه است. «قال الله تعالی: کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لاتفعلون». هرچند اینها کلام امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام خطاب به مالک اشتر است، اما خطاب به ما هم هست.

منع امتیازهای ویژه در نظام مردم سالاری دینی

نکته دوم از همین قبیل وظایف، مربوط به مردم سالاری دینی است: «انصف الله و انصف الناس من نفسک و من خاصة اهلک و من لک فیه هوی من رعیتک»؛ یعنی درباره خودت، درباره دوستان و خویشاوندان و رفقای خودت، رعایت انصاف را در قبال مردم و خدا بکن؛ یعنی اختصاص و امتیاز به آنها نده؛ یعنی همین چیزی که دوستان عزیز فرنگی مآب ما به آن «رانت خواری» می گویند؛ یعنی امتیاز ویژه. امکانات استفاده از یک شرکت و یک منبع مالی را در اختیار جمع خاصی قرار دادن، به مناسبت این که اینها دوست یا خویشاوند یا رفیق ما هستند. این کار جزو کارهای ضد مردم سالاری است. هر کس که این کارها را بکند، همان فساد ایجاد خواهد شد که الان آقای رئیس جمهور به آن اشاره کردند. بله، باید با این فسادها مبارزه شود. برادران و خواهران عزیز! تا این فسادها در مجموعه کارگزاران کشور وجود داشته باشد، توانایی کار وجود نخواهد داشت و پیشرفت امکان ندارد؛ هر کار هم بکنید، امکان نخواهد داشت. اینها شکافها و دره ها و حفره هایی است که وقتی به وجود آمد، هرچه شما دستاورد داشته باشید و در آن بریزید، آنها را پُر نمی کند؛ دستاورد هم از بین می رود. لذا اول باید اینها را علاج کرد. این فرمایش امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام است: «من لک فیه هوی من رعیتک»؛ به رفقا و نزدیکان و آدمهایی که دوستشان داری، نباید امتیاز ویژه بدهی؛ همه باید یکسان امتیاز ببرند. امتیازی که هست، باید در اختیار همه قرار گیرد. اگر بناست قرعه کشی شود، اگر بناست سقف باشد، در عین حال نباید برای کسی امتیازی وجود داشته باشد.

توجه به گسترش عدالت و جلب خشنودی توده های مردم

سوم: این هم یک نشانه دیگر مردم سالاری است؛ «و لیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیة»؛ دنبال کارهایی باش که از افراط و تفریط دور باشد و عدالت را در سطح وسیعتری شامل حال مردم کند؛ یعنی سطح تماسش با مردم و منافع آنها هرچه وسیعتر باشد و رضایت و خشنودی عامه و توده های مردم را بیشتر جلب کند. دنبال این نباش که رضایت گروههای خاص - یعنی صاحبان ثروت و قدرت - را به دست آوری. من و شما مخاطب این خطابیم. الان شما اگر وزیرید، اگر نماینده اید، اگر از مسؤولان مربوط به نیروهای مسلحید، اگر مربوط به رهبری هستید، اگر مربوط به قوه قضاییه هستید، هر جا هستید، باید توجه داشته باشید کاری که انجام می دهید، در جهت میل صاحبان ثروت و قدرت نباشد؛ که اینها در این فرمایش امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام به «خاصة» تعبیر شده است. بعد می فرماید: «فان سخط العامة یجحف برضی الخاصة»؛ اگر دل صاحبان ثروت و قدرت را به دست آوردید و مردم را ناراضی کردید، ناراضی مردم این گروههای خشنود شده خواص - یعنی صاحبان ثروت و قدرت - را مثل سیلابی خواهد برد. «و ان سخط الخاصة یغتفر مع رضی العامة»؛ اما اگر رعایت میل دل صاحبان ثروت و قدرت را نکردید، از شما ناراضی می شوند؛ بگذار ناراضی شوند. وقتی مردم از شما راضی اند و برای آنها کار کردید، بگذار اینها ناراضی باشند. «یغتفر»؛ این ناراضی بخشوده است.

در نظام مردم سالاری، مسؤول، پاسخگوست

مردم سالاری فقط این نیست که انسان تبلیغات و جنجال کند و بالأخره عده ای را به پای صندوقها بکشاند و رأی را از مردم بگیرد، بعد هم خداحافظ؛ هیچ کاری به کار مردم نداشته باشد! بعد از آن که این نیمه اول تحقق پیدا کرد، نوبت نیمه دوم است؛ نوبت پاسخگویی است. درباره همین گروههای خاص، باز امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام در این بیان مطالبی دارد: «لا تقولن ائی مؤمر آمر فاطاع»؛ این جمله باز در همین نامه مالک اشتر



است. فرمود: نگو به من مأموریت داده شده، به من مسؤولیت داده شده و من صاحب فلان مسؤولیت شده ام - «أمر فاطع»؛ بنده مسؤولم، دستور می دهد و شما باید اطاعت کنید؛ این طور حرف نزن - «فان ذلك ادغال في القلب»؛ این دل تو را خراب و نابود می کند؛ واقعهش نیز همین است. بعد چند خصوصیت دیگر را ذکر می کند: «و تقرب من الفتن»؛ این، برگشت خشم آلود مردم را به تو نزدیک می کند. وقتی این طور حرف بزنی، مردم از خودخواهی و من گفتن تو و خود را محور همه چیز دانستن و مسؤولیتی برای خود قائل نبودن، برای همیشه ناخشنود می شوند. اولین قدم، اصلاح درونی خود ماست

عزیزان! روز ماه رمضان است؛ روزها و ساعات متبرکی است. همه باید از این ساعات و روزها استفاده کنند. استفاده حقیقی من و شما از این ساعات و از این روزها و شبها این است که از خدا بخواهیم و خودمان هم مجاهدت کنیم تا بتوانیم مانند یک کارگزار اسلامی واقعی، یک مسؤول حقیقی مؤمن و اسلامی، در هر بخشی که هستیم، عمل کنیم. باید این طور شود و چاره ای هم نیست؛ یعنی اصلاً نمی شود تحمل و قبول کرد که ما اجازه دهیم این فسادها در بین ما رواج پیدا کند؛ نه، آن کارها باید بشود و همه هم مسؤولند. باید تلاش شود، این مجاهدتها باید بشود، این اصلاحها باید صورت گیرد. اولین قدم اصلاح - که اصلاحات گفته می شود - اصلاح درونی خود ماست؛ یعنی این مجموعه مسؤولان نظام بایستی خودشان را از این روشها و منشها و خلقیات و رفتارهای غیر اسلامی خلاص کنند و نجات دهند. اگر این کار صورت گرفت، آن گاه پیشرفت کارها ممکن خواهد شد.

در این ماه رمضان از خدای متعال توفیق بخواهید و دعا کنید تا بتوانیم این مرحله را نیز بگذرانیم. ان شاء الله مرحله بعد تشکیل کشور اسلامی است که اگر این کشور به وجود آمد، به فضل پروردگار همان الگویی خواهد شد که دشمنها هرگز نمی خواستند چنین الگویی به وجود آید. خداوند ان شاء الله همه شما را موفق بدارد. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته